

## ما و سودای توسعه<sup>۱</sup>

### چکیده:

توسعه را اندیشمندان از منظر بررسی های دیرینه شناسانه، با تمدن های باستان ربط می دهند و در اشارت ها و بشارت های مربوط به سعادت و فضیلت جستجو می کنند، اما مفهوم جدید آن را می شود در دل مدرنیته پیدا کرد و از تجربه ها و مدل های متنوع آن سخن گفت.

از توسعه به مثابه **رشد شکوفایی قابلیت ها و فرصت ها** یادآوری می شود، روندی که جوامع از آن گریزی ندارند. مناسبترین راه برای باروری این تجربه در نظر گرفتن نیاز ها و خواسته های اجتماعی جوامع است.

تجربه توسعه فراز و فرود هایی را پشت سر گذاشته و چشم انداز هایی گوناگون برای ارتقای کیفیت زندگی بوجود آورده است، این امر نشان می دهد که روایت های کلان و یکسان نگر نه تنها راه حل پایدار برای تغییر را رقم نمی زنند بلکه بحران های گوناگون را نیز بوجود می آورند.

امروزه بحث توسعه با آزادی و عدالت، رشد اقتصادی و رعایت ارزش های شهروندی گره خورده و بر جنبه های پایداری آن عطف توجه بیشتری می شود.

در افغانستان تا حالا توسعه به گونه ناقص مطرح گردیده و در قالب مدرنیزاسیون خود را نشان داده است، اما برای تغییر وضعیت بایستی بر امر حکومتداری خوب و تقویت حوزه عمومی در هماهنگی با گوهر معرفتی مدرنیته، تأکید صورت گیرد.

**واژه های کلیدی:** توسعه، آزادی، عدالت، اخلاق توسعه، رشد، حکومتداری خوب، حوزه عمومی .

---

<sup>۱</sup> این متن در سومین همایش اندیشمندان ایران و افغانستان تحت عنوان "افغانستان: گفتگو در باره توسعه" ارائه گردیده است و پس از آن در سال ۱۳۹۹ از طرف دانشگاه علامه طباطبایی در مجموعه مقالات سومین همایش اندیشمندان ایران و افغانستان (افغانستان: گفتگو در باره توسعه) منتشر شده است.

## در آمد:

توسعه یک مفهوم چند رشته ای و نیازمند گفتگو و مفاهمه میان ابعاد گوناگون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، فناوری و محیط زیستی است. اگر قرار باشد از هستی و چیستی توسعه سخن بگوییم، مناسب به نظر می رسد مفهوم فلسفی اش را بکاریم و ابعاد متنوع آنرا مورد مطالعه قرار دهیم. اما پیش از آن باید آموزه های زیر را جدی بگیریم:

۱. تجربه توسعه را خطی و تک محور شماریم، با داشتن وجوه اشتراک تجربه ها، اصل قیاس ناپذیری آنها را نیز اذعان نماییم. یکسان انگاری در رابطه با توسعه، منطقی به نظر نمی رسد، بهمین جهت با پرسش "کدام توسعه؟" مواجه می شویم.

۲. توسعه هر کشور از میان عمیق ترین نیازهای همان جامعه سربلند می کند، اگر بر بنای درک صحیح آنها تعریف نشود، اصیل و پاسخگو نیست.

۳. امکان ها و مدل های توسعه، بر بستر های فکری و اندیشگی استوار می باشند و نیازمند تبیین نظری و بینش جهان شناختی است.

۴. توسعه فرایند "بازاندیشی و بحران می باشد" (پیترز، ۱۳۹۵: ۶)، اهمیت مسئله در این است که چگونه با بحران های ناشی از آن مواجهه نماییم و آنها را پشت سر بگذاریم، به همین جهت ضروری به نظر می رسد که از مصادیق توسعه سخن بگوییم و به گونه گزینشی در میان مصادیق، یکی را معیار نگیریم. از همین بابت است که تأکید می نماییم: مفهوم توسعه بایستی همراه با نقد آن پیگیری شود.

۵. مراد ما از توسعه، به معنای بازسازی جامعه برای پاسخ به دشواری ها و محدودیت های زندگی به مدد گسترش توانمندی ها و شکوفایی فرصت هاست. به همین جهت تعریف می شود که: توسعه، روند گسترش مداوم ظرفیت ها و فرصت های معقول است که افراد برای برآورده ساختن نیازهای ادراک شده و تطبیق با شرایط متحول محیطی به آنها دسترسی پیدا می کنند، جریان چند بعدی که افزون بر جنبه های مادی، ارزش گذاری های معقول و به قول دنیس گولت "اخلاق توسعه" را نیز اقتضا می کند. از این چشم انداز با وجود اینکه از "توسعه" به معنای محصول دوران مدرن یاد می شود اما می توان مطرح نمود که پیشینیان نیز از صورتبندی اندیشه های مربوط به "خیر" و "سعادت" و "بهروزی" انسان بی اعتنا نبوده اند.

اگر از سقراط<sup>۵</sup> شروع کنیم و به امروز بیاوریم مسئله اصلی بشر به عنوان یک دغدغه جدی، رسیدن به "سعادت" بوده است. تلاش ها و جستجو های اندیشمندان همه در همین راستا بوده اند، بنابراین تمامی تکاپو های بشری معطوف پاسخ دادن به چگونگی رسیدن به سعادت بوده است. دیده می شود که در این عرصه پرسش ثابت است اما پاسخ ها متکثر و متفاوت می باشند، همچنان رهنمود های نظری و رفتاری نیز یکسان نبوده اند.

سقراط از سعادت به عنوان "جستجوی فضیلت" (کاپلستون، ۱۳۶۸: ۱۲۹) سخن به میان آورده و از آن به عنوان "خیر اعلی" یاد کرده است. افلاطون<sup>۶</sup> "خیر" را در این می دانست که "فیلسوفان در این جهان شهریار شوند" (عنایت، ۱۳۵۱: ۴۵) و ارسطو نیز شرایط دستیابی به خیر را، آزادی، مالکیت شخصی و اصالت فرد می دانست.

<sup>1</sup>. Development

<sup>2</sup>. extension

<sup>3</sup>. Denis Goulet (1931 – 2006)

<sup>4</sup>. development ethics

<sup>5</sup>. Socrates (470 – 399 BC)

<sup>6</sup>. Plato (428/427 or 424/423 – 348/347 BC)

پس از آنها در غرب فلسفه سیاسی ارسطو مورد استفاده قرار گرفت و در شرق نیز معمولاً به اندیشه های سیاسی افلاطونی توجه نشان داده شده است. در قرون وسطی معیار، اتوریته کتاب مقدس بود. تا اینکه تحولی بوجود آمد و دوران روشن اندیشی پدیدار گردید، گسست معرفتی که در سپهر اندیشه نمایان شد و جانمایه آنرا "به کار گرفتن فهم خویشتن بدون هدایت دیگری" (کانت، ۱۳۹۳: ۳۳) تشکیل می داد.

ویژگی دوران مدرن را "تفکر انتقادی" و فرصت های جدید برای خویشتن نگری انسان تشکیل می دهد که از یک طرف به قول تیلور<sup>۴</sup> شرایط باور<sup>۵</sup> را دگرگون نموده و از جانب دیگر زمینه های مساعد برای "معرفت شناسی توسعه" را بوجود آورده است، در این حرکت نقش فیلسوفان به عنوان آغاز گران<sup>۶</sup> "تغییر" مهم است، مزیتی که به عالمان منتقل کردند و از طریق آنها به فن آوران رسیده و به زندگی عموم مردم سرایت کرده است.

در قرن شانزدهم که جنبش فکری رنسانس موجب اصلاحات پروتستانی و رشد مداوم بازرگانی گردیده بود، زمینه این را بوجود آور که مرکانتیلیسم<sup>۷</sup> قالب آن دوران، جستجوی "خیر" را در همسویی با کسب "ثروت" معنادار معرفی نماید.

در قرن هفدهم روشنگری با اثرپذیری از فیلسوفان تجربی وارد مرحله مهمی (انقلاب صنعتی) گردید، مرحله که در آن "خیر" در هماهنگی با مفهوم "تولید" قرار گرفت. از همین رو اسپینوزا<sup>۸</sup> نیز اذعان کرده است: "خیر چیزی است که یقین داریم برای ما مفید است" (اسپینوزا، ۱۳۷۶: ۲۲۰). در قرن هجدهم فیزیوکرات ها<sup>۹</sup> نیز از نقش زمین و محصول آن به مثابه منبع خیر سخن به میان آوردند، بر رهایی اقتصاد از دستورات مذهبی و سیاست تأکید نمودند و از تبدیل شدن علم اقتصاد به صورت یک "علم تجربی" به دفاع برخاستند.

از همان آغاز رنسانس، اخلاق فضیلت به سود دو رقیب دیگر (وظیفه گرایی و پیامد گرایی) کنار رفت، به همین جهت کانت نیز در زمینه فضیلت و سعادت چندان سخن نگفته است، او زمینی فکر کرد، "خود بنیادنی انسان" (کانت، ۱۳۶۹: ۷۸) را اساس قرار داد و بر تفکر انضمامی و مسئله محور، عنایت نشان داد. آدام اسمیت<sup>۱۰</sup> فیلسوف اخلاق گرا نیز، بر زمینی کردن مسئله انسان تمرکز کرد، او در کتاب "ثروت ملل"<sup>۱۱</sup> مسایل روزمره را مورد بحث قرار داد و نظریه "تقسیم کار"<sup>۱۲</sup> (اسمیت، ۱۳۵۷: ۷) را ارائه نمود. تحلیلگران تئوری توسعه اقتصادی او را به مثابه نظریه گذار از فئودالیسم به صنعتی شدن دانسته و موجب تحول در اندیشه اقتصادی در دوران جدید به شمار آورده اند.

<sup>1</sup>. Aristotle (384–322 BC)

<sup>۲</sup>. "فلسفه سیاسی اسلام بنیاناً بر اندیشه های افلاطون استوار شده است، در حالی که فلسفه سیاسی غرب مبتنی بر ارسطو است" (Kraemer, 1986: 6).

<sup>3</sup>. critical thinking

<sup>4</sup>. Charles Taylor (1931)

<sup>5</sup>. conditions of belief

<sup>6</sup>. mercantilism

<sup>7</sup>. Benedict de Spinoza (1632-1677)

<sup>8</sup>. Physiocrats

<sup>9</sup>. Immanuel Kant (1724–1804)

<sup>10</sup>. autonomy

<sup>11</sup>. Adam Smith (1723–1790)

<sup>۱۲</sup>. ثروت ملل یا "تحقیق پیرامون ماهیت و اسباب ثروت ملل" (An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations 1776)

<sup>1</sup>. division of labor

استوارت میل<sup>۱</sup> در قرن نهم وقتی از آزادی سخن به میان آورد، در واقع نیاز های زمینی انسان و "استنتاجات انضمامی" (اشراق، ۱۳۹۷: ۲۷) او را مورد بحث قرار داد، افزون بر آن ها با ارائه رساله "در باره آزادی" در جهت نزدیک کردن مفهوم "عدالت" با "آزادی" نیز گام برداشت.

با این مقدمات فکری بود که در قرن بیستم در مباحث، از سعادت و فضیلت چندان خبری و اثری به مشاهده نمی رسید. بحث توسعه از دل مفهوم "تجدد" که در قرن نهم مطرح شده بود سر برآورده است. در واقع، توسعه، مفهوم تکامل یافته "تجدد" است که در قرن بیستم وارد ادبیات علوم انسانی شد. در نیمه دوم قرن بیستم اجماع نسبی بوجود آمد که مطرح شود در طول تاریخ، انسان ها با تفسیر های متفاوت از سعادت، گاه تحت نام آزادی و گاه با عنوان عدالت تلاش هایی را صورت داده و منازعاتی را پشت سر گذاشته اند، ولی همچنان به سعادت آرمانی نرسیده اند.

اینک که تمامی مفاهیم بالا با مفهوم "توسعه" ربط داده شده اند، ناگزیریم به ابعاد متنوع آن به گونه جدی و مفصل بپردازیم. از همین رو اگر قرار باشد به سعادت و آزادی و عدالت برسیم بایستی "توسعه" را تجربه نماییم. مفهومی که در اواخر قرن بیستم آرماتیا سن<sup>۲</sup> فیلسوف اقتصاددان مشهور، اثر مهم خودش "توسعه به مثابه آزادی"<sup>۳</sup> را در همین راستا یعنی در آمیختگی و تقارن "آزادی" با "عدالت" منتشر نموده است. از نظر ایشان توسعه یعنی اینکه قابلیت ها و فرصت ها را همزمان بالا ببریم. وضعیتی که قابلیت ها در درون ما شکوفا می شوند و فرصت ها در بیرون ما شکل می گیرند. از نظر ایشان "افزایش قابلیت" (سن، ۱۳۸۱: ۲۴) همان عدالت است و توانمند سازی نیازمندان نیز همین معنا (عدالت) را دارد تا آنجا که "ارزایی عدالت را در همنشینی با آزادی معتبر می داند و رابطه آن دو را با توسعه پایدار محک می زند" (اشراق، ۱۳۹۴: ۴۰)، آموزه که فراتر از عدالت اجتماعی مارکس<sup>۴</sup> پارادایم عدالت توأم با آزادی را وارد گفتمان توسعه می نماید. در حقیقت این پارادایم در هماهنگی با مفهوم سازی ایزایا برلین<sup>۵</sup> در باره آزادی قرار دارد که در آن جنبه های "مثبت و منفی"<sup>۶</sup> (برلین، ۱۳۷۱: ۱۷۷) آن لحاظ می شوند، یعنی "آزادی از محدودیت ها"، و "آزادی در انتخاب فرصت ها"، مفاهیمی که در قالب تئوری توسعه مورد بحث قرار می گیرند.

امروزه توسعه را تحلیلگران با چشم انداز بالا، به معنای حذف محدودیت های طبیعی و اجتماعی می شناسند، در همین چارچوب است که وقتی این محدودیت ها رفع می شوند بخشی از وجود آدمی آزاد و شکوفا می شود. عملیه که حکایت از تغییر پدیده تحویل مفاهیم استعلایی و انتزاعی سعادت و فضیلت به وضعیت ناسوتی توسعه دارد و از جنبه های ملموس و انضمامی برخوردار است. وضعیتی که خود شکوفایی را به ارمغان می آورد و فرصت های بالفعل سازی نیروهای بالقوه را مساعد می نماید، فرایند طبیعی بشری که تحول فشرده عقلانی کمی و کیفی در تمدن را عینیت می بخشد و افزایش همزمان رفاه و رضایت را بوجود می آورد.

توسعه را تحلیلگران به مثابه پدیده جهانی، نتیجه تعامل متقابل بشری می شناسند و از جایگاه ملل جهان در این حرکت بزرگ سخن به میان می آورند، همچنان تقصیر عقب ماندگی را بر عهده خود آنها می گذارند. جا دارد این نکته را نیز یادآوری نماییم که

1. John Stuart Mill (1806 – 1873)

2. On Liberty (1859)

3. Amartya Kumar Sen (1933-)

4. Development as Freedom (1999)

5. Karl Heinrich Marx (1818 – 1883)

6. Sir Isaiah Berlin (1909 – 1997)

7. positive freedom

8. negative freedom

توسعه یکسره و به گونهٔ مطلق "خیر" نیست، عوارض خود را هم دارد، اما مهم این است که الگوهای متناسب با نیازهای جوامع در نظر گرفته شوند.

صاحب‌نظران بدین باور هستند که توسعه همانند بلوغ است، و حکایت از تکاپوی جوامع به درجاتی از عقلانیت را دارد، بلوغ و عقلانیتی که یکسره خالی از خشونت و خطا نیست تا آنجا که برخی مانند مارشال برمن احتی از "تراژدی توسعه"<sup>۱</sup> (برمن، ۱۳۸: ۴۴) نیز سخن به میان آورده اند، نکتهٔ مهم اما در این تجربه این است که قابلیت‌ها و فرصت‌ها باید شکوفا شوند و برای تبعیض شرایط فراهم نگردد، هشدار می‌دهد که جان‌رازدگر رابطه با "عدالت به مثابهٔ انصاف"<sup>۲</sup> مطرح نموده است.

شایان یادآوری می‌دانم که برخی برای توصیف توسعه، سه مفهوم رشد، پیشرفت و توسعه<sup>۳</sup> را با هم خلط می‌کنند، در صورتیکه هر کدام صورت و سیرت جداگانه اما با هم مربوط به یکدیگر را دارند.

رشد، بیانگر تکثیر وضع موجود و پیشرفت، ارتقا کیفیت مادی یا فناوری بهتر آن می‌باشد، در حالیکه توسعه، تحول کیفی در پدیدهٔ موجود است. توسعه به معنای تغییر معطوف به ارتقا کیفیت آدم‌ها در روابط و مناسبات، اندیشه‌ها، انگاره‌های ذهنی و عادات رفتاری آنهاست.

توسعه، در واقع تحقق همزمان مدرنیته (اندیشه‌ها و عادات رفتاری) و مدرنیزاسیون (شیوه‌های زندگی) انسان هاست. در جوامع توسعه یافته این دو همزمان پیش می‌آیند، اما در جوامع غیر توسعه یافته اول مدرنیزاسیون اتفاق می‌افتد، روندی که حتی بحران می‌آفریند و توان افق‌گشایی برای تعادل را ندارد، مانند فرا روایت‌های نوسازی، مارکسیستی، نظام جهانی، وابستگی و غیره، زیرا از یکطرف تنوعات ملی بسیاری را نادیده می‌گیرند و از جانب دیگر تحلیل‌های ساختارگرایانه ارائه می‌کنند و گرفتار عام‌گرایی متدلوزیک می‌شوند، مشکلی که موجب غفلت از زمینه‌های متنوع کارگزاران توسعه می‌گردند.

جالب است یادآوری کنم که در کشور های توسعه یافته نقطهٔ عزم برای گذار، فیلسوفان بوده اند، اما در حوزه تمدنی ما عمدتاً سیاستمداران این پرچم را بر دوش کشیده اند، سیاستمدارانی که اکثراً فهم مناسب فلسفی، جامعه‌شناسانه، اقتصاد شناسانه و "برداشت تام از توسعه"<sup>۴</sup> (کراکر، ۱۳۸۴: ۳۴۰) نداشته اند.

در افغانستان جستار توسعه از مواجهه با "مدرنیته" آغاز گردیده است، از همان ابتدا این تجربه فاقد پایگاه معرفتی بود و زیر سایهٔ رویکرد شبه نوسازی قرار داشت، به همین جهت نتایج مطلوب به بار نیاورد و موجب آشفتگی‌ها و عقب ماندگی‌های فراوان گردید. در طرح توسعهٔ شاه امان الله، دولت نقش رهبر و مجری توسعه را بر عهده داشت، در آغاز خوشبینی به دولت وجود داشت، اما با گذشت زمان این خوشبینی در مورد ظرفیت و بصیرت دولت برای مهندسی اجتماعی هر چه بیشتر به شک و تردید مبدل شد. در دوران های پس از آن نیز شعار های توسعه از بنیان های علمی، فلسفی، اجتماعی و فرهنگی برخوردار نبودند، در واقع روایت توسعه

<sup>1</sup> . Marshall Howard Berman (1940 – 2013)

<sup>2</sup> . The Tragedy of Development

<sup>3</sup> . John Bordley Rawls (1921 – 2002)

<sup>4</sup> . Justice as a fairness

<sup>5</sup> . Growth

<sup>6</sup> . Progress

<sup>7</sup> . Development

<sup>8</sup> . integral

در افغانستان همانند داستان "شیر بی دم و سر و اشکم" خداوندگار بلخ در مثنوی معنوی می باشد که همچنان بی نتیجه باقی مانده است.

همانگونه که دکتور هشام شرابی<sup>۲</sup> در کتاب "پدر شاهی جدید" در باره ناکامی جهان عرب در دستیابی به مدرنیته استدلال کرده است که جهان عرب افزون بر اینکه نمود های مسخ شده و ناقص مدرنیته را گزینش نموده، "پدرسالار سنتی را نیز نوسازی و بازتولید می کند" (شرابی، ۱۳۸۵: ۱۰) به همین جهت هیچگاه نتوانسته است به گوهر مدرنیته ( اندیشه انتقادی) دست یابد، در کشور ما نیز داستان توسعه به همان منوال است.

در افغانستان در دوره های مختلف تنها نقاب توسعه بر چهره زده شد، اما در واقع همه چیز گواهی می داد که علیرغم ظاهر قضایا، وجدان سنتی جامعه ما هنوز مفهوم توسعه را در خود جذب نکرده است. گرایش به توسعه در دوره های یادشده یکسره ناقص، ناکام و ناپیوسته بوده است، به دلیل اینکه سودای توسعه در مدار مدرنیزاسیون پیش رفته و فاقد رویکرد "درونزا" برای تغییر بوده است، عارضه هایی که ذهنیت برای تجربه مدرنیته را با موانع و دشواری های جدی مواجه کرده اند، در واقع اندیشه ها و الگو های رفتاری ما در صد سال اخیر چندان تغییر ننموده و متحول نشده اند، به همین جهت با مدرنیته مجهز نگردیده ایم.

اگر قرار باشد بحث حق توسعه در جامعه ما جدی شود و به مثابه گفتمان اجتماعی جایگاه پیدا کند، ضروری به نظر می رسد تا در گام نخست، افغانستان "به درون خود بنگرد" (محبوب الحق، ۱۳۵۱: ۱۷)، از عرصه فلسفی و زیربنای علوم انسانی برخوردار گردد و زمینه نهادی شدن تجربه های زندگی مدرن در هماهنگی با نیاز های جامعه را بوجود آورد، این مزیت میسر نمی گردد مگر اینکه ساحت فرهنگ نقد و گفت و گو به گونه دوامدار گسترش پیدا کند و توانایی دیالوگ ( احترام به جایگاه نقد اخلاقی، عقلانی و پرسشگری ) و به رسمیت شناسی دیگری به موازات بسط سرمایه اجتماعی در جامعه ما در قالب قدرت نرم ارتقا پیدا کند و پایدار شود، زیرا توسعه به عنوان "جستجوی بی پایان" نیازمند رونق جریان اندیشیدن و گفت و گوی اخلاقی در جهت تحول افکار و سلوک زندگی است.

جا دارد این نکته را نیز یادآوری نمایم که در مطالعات توسعه، دیدگاه های بزرگ یکجانبه به تدریج عقب نشینی نموده و به وضعیت دانش های جزئی تحول یافته اند. یک اقتصاددان توسعه دیگر نمیتواند به سیاست، جامعه شناسی، جنسیت، محیط زیست و فرهنگ بی توجه باشد و به همان صورت، یک اندیشمند سیاسی یا جامعه شناس نیز نمی تواند اقتصاد را نادیده بگیرد. مسائل متعددی که توسعه، در حال حاضر، با آن مواجه است، همانند تهدیدات امنیتی، بی ثباتی اقتصادی، فساد اداری، محیط زیست، جنسیت، فقر، جلوگیری از نزاع و ضرورت های پیچیده بازسازی، بیشتر لزوم یک رویکرد ترکیبی و متعادل را برجسته می سازند.

منطق توسعه مستلزم مفهوم دقیق و پیچیده از تعادل است که شامل همه ابعاد مختلف "تغییر"، اعم از سطح معرفت شناسی تا عرصه عملی را در بر بگیرد. به همین جهت سخن فیلسوف معاصر نوسباوم<sup>۵</sup> را باید جدی گرفت، او برای "مشارکت در جهان عادلانه و از لحاظ اخلاقی درست و سالم" (Nussbaum, 2006: 324) تأکید کرده است که: تنها توجه به علوم و فنون اقتصاد محور برای

۱. شیر بی دم و سر و اشکم که دید  
اینچنین شیری خدا خود نا آفرید

۲. Hisham Sharabi (1927-2005)

۳. Neopatriarchy : A Theory of Distorted Change in Arab Society (1988)

۴. Mahbub Ul Haq (1934 – 1998)

۵. Nussbaum Martha (1947)

توسعه و شکوفایی یک جامعه کافی نیست و دارایی و ثروت یک جامعه باید همراه با رشد علوم انسانی و فلسفه بالا برود و تأکید صرف بر افزایش تولید ناخالص داخلی نباشد، نیازمندی‌هایی که امروز ما را در مسیر درست و آینده‌مان را در جهت بهبود قرار می‌دهد، اما نیاز جدی و فوری ما تدابیر برای چاره‌جویی از عوارض مدرنیزاسیون بروکراتیک است که در دوره‌های مختلف در قالب ناکارآمدی دولتی خود را نشان داده است.

این نکته را می‌دانیم که ما گریزی از توسعه نداریم. نمی‌توانیم از عقربه زمان بیاویزیم. باید منطق تغییر و تحول را بپذیریم. اما مسئله این است که توسعه در کشور ما خوب طرح نگردید و خوب هم مدیریت نشد، به "چراغ بی فروغ" می‌ماند که انتظار خوشینانه به آن موجب گشایش کار نمی‌شود. ما نیازمند دولتی هستیم اما در شکل "حکمرانی خوب" که به اجماع جهانی ویژگی‌هایی همچون شفافیت، قانونمندی، مشارکت، حسابرسی اجتماعی و پاسخگویی ملتزم باشد. زیرا حکمروایی نه یک حق و امتیاز برای خواص بلکه عمل فنی برای رفاه اجتماعی و حقوق آحاد جامعه است. افزون بر آن به موازات حکمروایی خوب، ما به "حوزه عمومی" پویا نیز ضرورت داریم. روندی که نیاز ما به دولت فعال و جامعه پویا را حکایت می‌کند. به همان پیمانانه که "دولت فعال و جامعه منفعل" اختلال به بار می‌آورد، "دولت منفعل و جامعه فعال" نیز بحران آفرین است. ضروری به نظر می‌رسد که دولت فعال در هماهنگی با جامعه فعال، عرصه مدنی و سپهر عمومی نیرومند قرار داشته باشد. فعال بودن، بزرگ شدن و بلوغ جامعه منوط به تقویت نهادهای غیر دولتی و مردمی توسعه یافته است. یک جامعه با نهادهای دانشگاهی، علمی، صنفی، حرفه‌ای مستقل و با کسب و کارهای کوچک و متوسط مستقل و با کارآفرینی‌های اجتماعی و خلاقیت‌های مردمی و با تولید و ابتکار، به سطح "بلوغ" (Riggs, 1984: 126) می‌رسد. جامعه با نهادهای مدنی، اجتماعی، صنفی، علمی و سازمان‌های اجتماعی و نشاط حوزه عمومی جان می‌گیرد. علم فقط حوزه آموزش‌های رسمی نیست، علم نیاز به ساحت عمومی، گفت و گو و نقد دارد.

مهمترین نگرانی ما در حال حاضر سه موضوع است: ناتوانی روند دولنداری، ضعف حوزه عمومی و کمبود پشتوانه معرفتی برای توسعه. این سه مشکل، تهدیدهای جدی برای توسعه افغانستان و کشور‌های شامل در حوزه تمدنی ما به شمار می‌روند و برای مواجهه با خطرات یاد شده، بایستی قدرت نرم‌آدر چهره دولت‌های ما متجلی شود، انبساط حوزه عمومی عینیت پیدا کند و عقبه معرفتی توسعه نیز از ظرفیت‌ها و خلاقیت‌های لازم برخوردار گردد.

#### نتیجه:

در این بحث، تحول مفهوم سعادت به توسعه مورد بررسی قرار گرفت و از صورت بندی‌های آن سخن به میان آمد. همچنان مطرح گردید که تجربه توسعه را یکسان انگارانه و خطی نشماریم، بلکه به معنای بازسازی جامعه برای پاسخ به دشواری‌ها و محدودیت‌های زندگی به مدد گسترش توانمندی‌ها و شکوفایی فرصت‌ها در نظر بگیریم. به همین جهت است که توسعه را نوسازی تک بعدی نه، بلکه روندی رو به گسترش مداوم ظرفیت‌ها و فرصت‌های معقول در نظر بگیریم که افراد برای برآورده ساختن نیازهای ادراک شده‌شان دسترسی پیدا می‌کنند، جریان چند بعدی که افزون بر جنبه‌های مادی، ارزش‌گذاری‌های معقول و "اخلاق توسعه" در روند "مهارت تاریخی کسب شده در حافظه بلند مدت جامعه" (علی پور و دیگران، ۱۳۹۷: ۹۱) را نیز اقتضا می‌کند.

<sup>1</sup> . Good governance

<sup>2</sup> . Public Sphere

<sup>3</sup> . Soft Power

در افغانستان از همان آغاز تا حالا بحث توسعه، صوری و فاقد محتوای فلسفی مدرنیت بوده است، به همین جهت نیاز جدی احساس می شود که این جستار مهم در قالب معرفت شناسی توسعه و در موازات با حکمروایی خوب و نشاط "حوزه عمومی" مطرح شود. نگرانی عمده ما در حال حاضر ضعف دولت، انفعال حوزه عمومی و نبود زیربنای مساعد فکری برای شکل گیری توسعه است، بایستی برای رفع این معضل ها چاره اندیشی شود، در غیر آن تغییر تاریخی در روند توسعه و پایداری، کار دشوار و دور از انتظار خواهد بود. دشواری که سودای ما برای توسعه را همچنان از واقعیت در فاصله دور نگه خواهد داشت. این داستان مشترک کشور های حوزه تمدنی ماست که در ابعاد و درجات متفاوت با مشکلات ناشی از آن مواجه می باشند.

### منابع:

- اسپینوزا باروخ (۱۳۷۴). رساله در اصلاح فاهمه و بهترین راه برای رسیدن به شناخت حقیقی چیزها، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- اسمت آدم (۱۳۵۷). ثروت ملل، ترجمه سیروس ابراهیم زاده، تهران: انتشارات پیام.
- اشراق سیدحسین (۱۳۹۶). عدالت اجتماعی: از سنت خیر عمومی تا نظریه شهروندی، فصلنامه مجما (مجمع جامعه مدنی افغانستان)، شماره ۸۳، کابل: مجما.
- اشراق سید حسین (۱۳۹۷). در باره فلسفه علوم اجتماعی، کابل: انتشارات عازم.
- برلین ایزایا (۱۳۷۱). در جستجوی آزادی، ترجمه خجسته کیا، تهران: نشر گفتار.
- برمن مارشال (۱۳۸۰). تجربه مدرنیته، ترجمه مراد فرهادپور، تهران: انتشارات طرح نو.
- پیترز جان ندروین (۱۳۹۵). نظریه توسعه، ترجمه انور محمدی، تهران: نشر گل آذین.
- سن آمارتیا (۱۳۸۱). توسعه به مثابه آزادی، ترجمه سید احمد موثقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شرابی هشام (۱۳۸۵). پدربسالاری جدید، ترجمه احمد موثقی، تهران: نشر کویر.
- علی پور پیجانی افشین و دیگران (۱۳۹۷). هرمنوتیک و توسعه: رهیافتی هرمنوتیکی جهت مواجهه با گسست فکری در مفهوم توسعه، فصلنامه علمی-پژوهشی راهبرد اجتماعی فرهنگی، سال هفتم، شماره ۲۸، تهران: پژوهشکده تحقیقات راهبردی.
- کاپلستون فردریک (۱۳۶۸). تاریخ فلسفه (جلد اول)، ترجمه سیدجلال الدین مجتبیوی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کانت ایمانوئل (۱۳۹۴). در پاسخ به پرسش روشن نگری چیست؟ در: ارهارد بار، روشن نگری چیست؟ روشنی یابی چیست؟، ترجمه سیروس آراین پور، تهران: آگاه.
- کانت ایمانوئل (۱۳۶۹). بنیاد مابعدالطبیعی اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، تهران: خوارزمی.
- کراکر دی (۱۳۸۴). به سوی اخلاق توسعه، ترجمه اسماعیل رحمان پور و مهدی صفار دستگردی، فصلنامه راهبرد یاس، شماره دوم، تهران: مرکز پژوهشی مطالعات راهبردی توسعه.
- عنایت حمید (۱۳۵۱). بنیاد فلسفه غرب، چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- محبوب الحق (۱۳۵۱). بحران در استراتژی های توسعه، ترجمه غلامرضا سعیدی، شماره ۸۹، تهران: نگین.
- Kraemer Joel L (1986). *Humanism in The Renaissance of Islam*, Leiden: E.J. Brill.
- Riggs, Fred W. (1984) 'Development', In: Sartori, Giovanni (ed) *Social Science Concepts: A Systematic Analysis*, London: Sage Publications.
- Nussbaum Martha (2006). *Frontiers of Justice. Disability, Nationality, Species Membership*, Cambridge, MA: Cambridge University Press.